

پژوهشنامه نقد ادبی و بلاغت، سال ۹، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۹



10.22059/jlcr.2020.293133.1370

Print ISSN: 2382-9850-Online ISSN: 2676-7627

<https://jlcr.ut.ac.ir>

The Literary Metaphor and the Conceptual Metaphor

Mohammad Hassan Hassanzadeh Niri

Associate Professor of Persian Language and Literature Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

AliAsghar Hamidfar¹

Ph.D Candidate of Persian Language and Literature Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

Received: 3, September, 2019; Accepted: 26, October, 2019

Abstract

It has been about four decades since George Lakoff and Mark Johnson brought up the notion of conceptual metaphor in their book *Metaphors We Live By* (1980). Since then, this theory has found numerous followers and accordingly it has been applied to Persian linguistic and literary researches as well. This essay contends that these two thinkers were not in fact the originator of conceptual metaphor and that, as Richards says, the theorization of this type of metaphor goes back to the olden times. The article attempts to compare literary and conceptual metaphor through the thoughts of Islamic and western masters of eloquence and the definitions of literary and conceptual metaphor that they have given in order to highlight the point that the definition of these two kinds of metaphor should be distinctly recognized and the consideration of one should not result in the overlooking of the other. Considering these two types as the same, undermines their value and independence and may even force the mind to choose one and ignore the other- there are cases in which this has happened or at least some writers have intended to do so. On the one hand George Lakoff's insistence on rejecting traditional definitions of metaphors in his essay titled "The Contemporary Theory of Metaphor" (1993) and on the other hand the enthusiastic acclamation of conceptual metaphor in recent years are some of the reasons for doing this study. In this article, however, neither of these two notions are denied and efforts are made to consolidate the status of both of them. So the outcomes of conceptual metaphor in both language and literature are illustrated and it is argued that this new type of metaphor does not cause limitation to literary metaphor, but can be an appropriate element in linguistic and literary studies.

Keywords: Literary metaphor, Conceptual metaphor, George Lakoff, Mark Johnson, Paul Ricœur.

1. Email of the corresponding author: a.a.hamidfar@gmail.com

استعاره ادبی و استعاره مفهومی

محمدحسن حسن‌زاده نیری

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

علی‌اصغر حمیدفر^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۶/۱۲؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۸/۴

(از ص ۱ تا ص ۲۳)

چکیده

از زمانی که جرج لیکاف و مارک جانسون در کتاب *استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم* (۱۹۸۰م.) بحث استعاره مفهومی را مطرح کرده‌اند، نزدیک به چهار دهه می‌گذرد که در این سال‌های نسبتاً طولانی، نظریه آنان طرفداران بسیاری یافته و در بررسی‌های زبانی و پژوهش‌های ادبی فارسی نیز نگاه به اندیشه این دو زبان‌شناس آمریکایی، جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده‌است. در این مقاله، ابتدا اشاره‌ای به این نکته می‌شود که این دو صاحب‌نظر، در واقع مبدع و بنیان‌گذار استعاره مفهومی نبوده‌اند و همان‌طور که ریچاردز گفته است، سابقه این گونه از استعاره به زمانی بسیار دورتر بازمی‌گردد؛ سپس، به مدد دیدگاه‌های صاحب‌نظران اسلامی و غربی بلاغت و تعاریفی که از استعاره ادبی و استعاره مفهومی به دست داده‌اند، به تفاوت‌های این دو نوع از استعاره پرداخته می‌شود تا بر این نکته تأکید شود که هر یک از این دو تعریف از استعاره باید در جای خود پذیرفته شوند و نمی‌توان با پذیرش یکی، دیگری را نادیده گرفت. یکی دانستن این دو مقوله، ارزش ذاتی و استقلال هر دو را مختل می‌کند و حتی ممکن است ذهن را به انتخاب یکی و نادیده گرفتن دیگری وارد کند؛ همچنان‌که این اتفاق کمابیش رخ داده است، یا دست‌کم کسانی به دنبال رقم‌زدن چنین اتفاقی بوده‌اند. از یک‌سو، اصرار جرج لیکاف در مقاله «نظریه معاصر استعاره» (۱۹۹۳م.) برای نادرست دانستن تعریف‌های سنتی استعاره و از سوی دیگر، اقبال شیفته‌واری که طی سالیان اخیر به استعاره مفهومی شده‌است، از علل شکل‌گیری این مقاله بوده‌اند. با این حال، در این نوشته، با دیده انکار به هیچ یک از دو مقوله نگاه نکرده‌ایم و برای تثبیت جایگاه هر دو مفهوم تلاش شده‌است. بنابراین، دستاوردهای استعاره مفهومی، هم در زبان و هم در ادبیات تبیین شده و این نتیجه حاصل شده‌است که این گونه نوظهور، بدون آنکه عرصه را بر استعاره ادبی تنگ کند، می‌تواند در پژوهش‌های زبانی و ادبی، ابزار بسیار مناسبی باشد.

واژه‌های کلیدی: استعاره ادبی، استعاره مفهومی، لیکاف، جانسون، ریچاردز.

۱. مقدمه

پیدایش استعاره مفهومی را می‌توان در ادوار پیش از لیکاف و جانسون جستجو کرد. این نوع نگاه به استعاره، پیشینه‌ای طولانی دارد. با اینکه بسیاری از دیدگاه‌های غربی در حوزه

استعاره و تشبیه، غالباً مشابه دیدگاه‌های ایرانی - عربی بوده‌اند، نگاه‌های کمابیش متفاوتی نیز وجود داشته که ایور آرمسترانگ ریچاردز (۱۸۹۳-۱۹۶۵ م.) به اهم آن‌ها اشاره کرده‌است. او دربارهٔ مهم‌ترین سرمنشأ نگاه فراگیر به استعاره، به شلی (۱۷۹۲-۱۸۲۲ م.) اشاره می‌کند که گفته‌است:

«زبان بالضروره استعاری است؛ یعنی روابط قبلاً ناشناختهٔ اشیاء را نشان می‌دهد و شناخت آن‌ها را تداوم می‌بخشد... بنابراین، اگر شاعران نو به خلق مجدد تداعی‌هایی که از هم پاشیده‌اند، اقدام نکنند، زبان کارایی خود را نسبت به اهداف اصیل ترش [یعنی] گفتگو و معاشرت انسان‌ها از دست می‌دهد» (ریچاردز، ۱۳۸۲: ۱۰۰).

ریچاردز این سخن شلی را استثنایی می‌خواند و بر آن است که ادیبان توجهی به آن نکرده‌اند. فلاسفه نیز عملکردی بهتر از ادبا نداشته‌اند و تنها عالمان تاریخ زبان را یک گام پیش‌تر می‌دانند که در اثنای مباحث خود به این نکته رسیده‌اند که هر واژه‌ای پس از ریشه‌یابی به یک استعاره می‌رسد. سپس، وی سخنی از جریمی بنتام را که به گفتهٔ او خلف بیکن و هابز است، چونان تأییدی بر آنچه گفته شد، بازگو می‌کند: «ذهن و همهٔ اعمالش تخیلی هستند» (همان: ۱۰۱). نیز، این نوع نگاه به استعاره را در آرای کالریج، بردلی و وپهینگر نشان می‌دهد (ر.ک: همان). خود ریچاردز نیز هیچ کلامی را خالی از استعاره نمی‌بیند و بر آن است که در هیچ بافتی به‌آسانی نمی‌توان استعاره را از کلام زدود (ر.ک: همان: ۱۰۲). این یعنی آنکه ریچاردز استعاره را بسیار فراتر از استعارهٔ ادبی می‌داند. وی می‌گوید: «استعاره اصل همه‌جا حاضر در زبان است و با تیزبینی محض قابل رؤیت است، به طوری که... ما قادر نیستیم بدون استعاره سه جملهٔ یک کلام سیال عادی را بیان کنیم» (همان: ۱۰۱-۱۰۲). در کنار دیدگاه‌های ریچاردز، نگاه‌های متفاوتی نیز همواره وجود داشته‌است؛ از جمله: پُل ریکور (۱۹۱۳-۲۰۰۵ م.) توسعه دادن معنای استعاره را از سر ناآگاهی از منشاء آن می‌داند و بر آن است که تفاوت جهان استعاره را با دنیای قیاس فلسفی نشان دهد (ر.ک: ریکور، ۱۳۹۴: ۱۴-۱۵). سخنان او در تبیین تفاوت‌های استعاره با قیاس، به نحوی رد دیدگاه‌هایی است که استعاره را گسترش می‌دهند. ریکور ضمن برشمردن برخی علل شباهت‌آفرین بین دیدگاه‌های ادبی با دیدگاه‌های فلسفی، به نکته‌ای اشاره می‌کند که در تبیین نگاه او بسیار گویاست: «چندمعنایی منظم هستی و چندمعنایی پوئیتیک به طور ریشه‌ای در سطوح متمایزی پیش می‌روند. گفتمان فلسفی، خود را همچون یک نگهبان سختگیر معرفی می‌کند که از بسط نظام‌مند معنا مراقبت می‌کند، در مقابل بسط آزاد معنا در پوئیتیک» (همان: ۱۶). رهایی و بی‌کرانگی استعاره در نظر ریکور، حدی ندارد؛ اما هرچه باشد، از چارچوب‌های خشک فلسفی که مبتنی بر قیاس هستند، بسیار دور است. بخش

اول این سخن (بی‌کرانی استعاره)، با آنچه لیکاف و جانسون گفته‌اند و به آن خواهیم پرداخت، تناسب دارد؛ اما قسمت دوم آن، با بخشی از تعاریف استعاره مفهومی در تعارض است؛ زیرا استعاره مفهومی بسیاری از قیاس‌های منطقی و فلسفی را نیز در بر می‌گیرد. یکی از حوزه‌هایی که در دهه‌های اخیر، به نحوی با نظریات جدید غربی در تعارض ظاهری قرار گرفته، حوزه استعاره است که با روی کار آمدن مبحث «استعاره مفهومی»^۱ در دیدگاه‌های لیکاف^۲ و جانسون^۳، بعضاً ارزش ذاتی آن نادیده انگاشته شده‌است. بحث استعاره مفهومی یا ادراکی، بیش از همه وامدار اندیشه‌های جرج لیکاف و مارک جانسون است. این نظریه با وجود مخالفان و منتقدانی که داشته، همچون انفجاری بزرگ، بر بسیاری از حوزه‌ها و دانش‌ها اثرگذار بوده‌است. استعاره مفهومی که ثمره رویکردهای مفهومی و شناختی به حساب می‌آید، نگاه تازه‌ای است به چگونگی پدید آمدن فرایندهای ذهنی و تبدیل شدن آن‌ها به عناصر زبانی که در هیئت کنونی، حاصل هم‌اندیشی لیکاف و جانسون است و برای نخستین بار در سال ۱۹۸۰ میلادی، در کتاب *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم*^۴ مطرح شد (ر.ک؛ لیکاف و جانسون، ۱۳۹۷: ۷). ثمره تفکرات لیکاف و جانسون، نگاهی تازه به دنیای زبان از دریچه یک مقوله بلاغی کهن بود. این دو با گسترش معنای استعاره، دنیای زبان و اندیشه را مقهور ساختارهای استعاری دانستند و به این نتیجه رسیدند که شناخت از دریچه استعاره صورت می‌پذیرد و ذهن انسان، غالباً ناخودآگاه در حال به عاریت گرفتن مفاهیم و معناهای حوزه‌های مفهومی گوناگون و به کار بستن آن‌ها در حوزه‌های مفهومی دیگر است. لیکاف و جانسون در کتاب *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم*، تصریح می‌کنند: «نظام ادراکی ما که بر پایه آن فکر می‌کنیم، یا فعالیت‌هایی را انجام می‌دهیم، ماهیتاً استعاری است» (به نقل از: ساسانی، ۱۳۹۰: ۲۰) و «ما مدعی هستیم که بیشتر نظام مفهومی عادی ما، استعاری است» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۷: ۷۷). در این مختصر، به تقابل بی‌دلیلی پرداخته می‌شود که میان استعاره ادبی و استعاره مفهومی ایجاد شده، تا نشان داده شود که این تقابل و تعارض دلیلی ندارد و سخنان لیکاف، به‌ویژه در مقاله «نظریه معاصر استعاره» برای نادرست خواندن تعاریف سنتی استعاره و به کرسی نشاندن دیدگاه و تعریف خود از استعاره، از آغاز ناروا بوده‌است؛ چنان‌که تلاش کسانی نیز که در رد استعاره مفهومی سخن رانده‌اند، روا نیست.

۲. پیشینه پژوهش

در سال‌های اخیر، پژوهش‌های زیادی با محوریت استعاره مفهومی شکل گرفته که نگاهی هرچند گذرا به همه عناوین آن‌ها، در این مقاله نمی‌گنجد. به‌ندرت هم نگاه‌های مخالفی پدید آمده که در رد استعاره مفهومی، یا دست‌کم انتقاد از نفوذ گسترده آن در پژوهش‌های

فارسی سخن رانده‌اند؛ از جمله مقاله «نقد و تحلیل و مقایسه استعاره‌های سنتی با استعاره‌های مفهومی لیکاف و جانسون» را می‌توان نام برد که نگاهی انتقادی، بلکه انکاری به دیدگاه‌های لیکاف و جانسون دارد. در این مقاله آمده‌است: «آیا تقلید محض از مباحث دیگر زبان‌ها بدون توجه به زیرساخت‌های دو زبان، صدمه زدن به زبان فارسی نیست؟... استعاره‌های مفهومی لیکاف و جانسون چه ارمغان جدیدی برای زبان فارسی داشته‌است که این اندازه با شتاب به تطبیق آن با بیشتر مباحث متون فارسی می‌پردازند؟» (مختاری و همکاران، ۱۸: ۲۰م: ۱۰). مختاری و همکاران وی در مقاله خود کوشیده‌اند تا از استعاره ادبی دفاع کنند و در مقابل استعاره مفهومی - دست‌کم رواج بی‌رویه آن در فرهنگ ایرانی - بایستند؛ اما افزون بر آنکه رد استعاره مفهومی برای اثبات استعاره ادبی، پذیرفتنی و منطقی نیست، برخی یافته‌ها و داده‌های مقاله ایشان نیز اساساً قابل دفاع نیست. در بحث مشترکات تعاریف لیکاف و جانسون با تعاریف سنتی از استعاره نوشته‌اند: «در هر دو نظریه، "شبهت" اصل زیرساخت‌ها و نگاشت‌های استعاری هستند که به سبب وضوح آن نیاز به شواهد نیست» (همان: ۱۸). اتفاقاً چنان‌که خواهیم دید، یکی از عللی که در این مقاله مطرح می‌شود تا تفاوت استعاره مفهومی با استعاره ادبی شرح داده شود، همین زیرساخت تشبیهی است. بهره‌مندی این حوزه از زیرساخت تشبیهی، به‌ظاهر ممکن است بدیهی به نظر برسد، اما همانندی چندانی میان زیرساخت استعاره مفهومی با زیرساخت استعاره ادبی وجود ندارد و نمی‌توان این دو را از حیث مبتنی بر تشبیه بودن، یکی دانست. نکته دیگری که در مقاله یادشده محل بحث است، تشکیک در ارزشمندی استعاره مفهومی و کاربرد آن در زبان و ادبیات فارسی است؛ در حالی که اتفاقاً - چنان‌که در همین مقاله گفته خواهد شد - استعاره مفهومی در تحلیل متون ادبی نیز ابزار بسیار کارآمدی است.

۳. چند پرسش

- برای مقایسه دو استعاره مورد بحث، در آغاز چند پرسش به ذهن می‌آید؛ از جمله:
- آیا استعاره مفهومی و استعاره ادبی در یک زمینه هستند و می‌توان با روی کار آمدن استعاره مفهومی، استعاره ادبی را نادیده گرفت؟
 - جایگزینی استعاره مفهومی به جای استعاره سنتی، چه دستاورد یا آسیبی در حوزه ادبیات دارد؟
 - آیا با وجود استعاره ادبی، نیازی به پیدایش استعاره مفهومی بوده‌است؟
 - اهمیت استعاره مفهومی در حوزه ادبیات چیست؟
- برای یافتن پاسخ‌ها، پس از مرور تعاریف و چارچوب‌های استعاره مفهومی و استعاره ادبی، به مقایسه این دو عرصه پرداخته می‌شود.

۴. تعاریف استعاره سنتی

تعاریف‌های گذشتگان و معاصران از استعاره، تا حد زیادی مشابه یکدیگر است؛ بنابراین، به ارائه چند تعریف بسنده می‌شود:

- ارسطو: «استعاره عبارت است از استعمال نام چیزی برای چیز دیگر» (هاوکس، ۱۳۸۰: ۱۹).
 - سیسرون: «استعاره صورت مختصرشده تشبیهی است که در قالب یک واژه بیان می‌گردد» (اکو و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۴).
 - «استعاره، صورت کوتاه‌شده تشبیه است که در یک کلمه فشرده شده‌است. این کلمه طوری در جایگاهی که به آن تعلق ندارد، قرار می‌گیرد که انگار به راستی جای خود آن است و اگر قابل دریافت باشد، مایه التذاذ می‌شود، اما اگر حاوی هیچ شباهتی نباشد، مطرود می‌شود» (هاوکس، ۱۳۸۰: ۲۵).

- سکاکی: «هرگاه صفت مشترکی بین دو ملزوم یافتی که حقیقت‌های متفاوتی داشتند و آن صفت در یکی از آن دو ظهور و بروز چشمگیرتری داشت و تو بر آن بودی تا با برابر نشان دادن آن‌ها، طرف ضعیف‌تر را به طرف قوی‌تر پیوندی، اسم ملزوم قوی‌تر را بر ملزوم ضعیف‌تر می‌گذاری و با این کار ادعا می‌کنی که ملزوم ضعیف‌تر، از جنس ملزوم قوی‌تر است. آنگاه با تنها آوردن آن، راه را بر تشبیه و ماندگی می‌بندی. بدین شیوه، با برابر نهادن ملزومات، لوازم را نیز برابر جلوه می‌دهی و به آنچه خواسته‌ای، دست می‌یابی...» (سکاکی، ۱۴۰۷ ق: ۳۷۴).

- همایی: «استعمال لفظ در غیر معنی اصلی، باید مناسبتی داشته باشد که آن مناسبت را علاقه می‌گویند... در صورتی که علاقه میان معنی مجازی و حقیقی، علاقه مشابهت باشد، آن را استعاره می‌گویند» (همایی، ۱۳۶۸: ۲۴۹-۲۵۰).

تعاریف‌های دیگر بلاغیان معاصر ایرانی و عرب نیز کمابیش مشابه همین سخن همایی هستند (ر.ک؛ شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۵۳؛ هاشمی، ۱۳۹۱: ۳۱۳-۳۱۴ و...).

- یاکوبسن^۷: «کلام در دو جهت معنایی مختلف ادامه می‌یابد؛ یعنی گذار از هر موضوع به موضوع دیگر، یا بر اساس مشابهت آن دو یا بر اساس مجاورت آن‌ها صورت می‌گیرد. مناسب‌ترین اصطلاح برای مورد اول، شیوه استعاری است و برای مورد دوم، شیوه مجازی...» (فالر و دیگران، ۱۳۸۱: ۳۹)؛ یعنی از دید یاکوبسن نیز- با وجود جنونی که به دنیای تخیل و هنر زبانی نسبت می‌دهد- استعاره عبارت است از: «جانشینی واژه‌ای به جای واژه دیگر، به علاقه مشابهت». تعریف استعاره بر اساس سخنان ارسطو و بسیاری دیگر از غربیان، یک تفاوت عمده با تعاریف علمای ایرانی- اسلامی دارد. طبق نظر او، همین که ادات تشبیه حذف شود، استعاره به وجود می‌آید. طبق این تعریف، تشبیه بلیغ نیز

استعاره است، تشبیه مؤکد نیز همین طور. هرچند در تعریف امثال سیسرون تصریح شده که تنها با ماندن مشبیه است که استعاره پدید می‌آید، این دیدگاه فراگیر نشده است و از دیرباز، غربیان هم با ماندن مشبیه را استعاره (Metaphor) دانسته‌اند، هم با ماندن مشبه و مشبیه را بدون ادات تشبیه؛ چیزی که در آثار فارسی و عربی، تشبیه بلیغ دانسته می‌شود، نه استعاره. در زیرساخت‌های استعاره مفهومی نیز با چنین استعاره‌هایی سروکار داریم؛ یعنی بنیادی که در استعاره مفهومی «استعاره» خوانده شده، در فارسی و عربی تشبیه بلیغ است. از این منظر، شاید اگر این دیدگاه در ایران شکل می‌گرفت، آن را «تشبیه مفهومی» می‌نامیدند. نیز، به نظر می‌رسد بهتر بود این دیدگاه در فارسی «تشبیه مفهومی» ترجمه می‌شد، نه «استعاره مفهومی».

در آثار بلاغی ایرانی - عربی، همواره تأکید شده که اگر مشبه یا ادات تشبیه در سخن ظاهر شوند، استعاره به وجود نیامده است، حتی اگر مشبه به گونه‌ای اشاره وار ذکر شده باشد! این‌اثیر و سگاک‌کی بسیار کوشیده‌اند تا این تفاوت را تبیین کنند و راه را بر استعاره نامیدن تشبیهات مضمراً (بلیغ و مؤکد) ببندند (ر.ک؛ ابن‌اثیر، بی‌تا: ۷۲/۲ و سگاک‌کی، ۱۴۰۷ ق: ۳۵۴-۳۵۵). نیز، در *المطول* بحث مستوفایی در این زمینه وجود دارد و به خوبی تفاوت تشبیه با استعاره تبیین شده است (ر.ک؛ تفتازانی، ۲۰۱۳ م: ۵۷۹-۵۸۰). همین بحث که برگرفته از *تلخیص‌المفتاح* خطیب قزوینی است، در *الإيضاح* وی نیز عیناً آمده است (ر.ک؛ خطیب قزوینی، ۲۰۰۳ م: ۲۱۲-۲۱۳).

۵. تعاریف استعاره مفهومی

استعاره به نظر بیشتر مردم ابزاری برای تخیل شاعرانه و آرایش بلاغی و موضوع زبان غیرعادی است، نه زبان عادی روزمره؛ اما در استعاره فقط مشخصه زبان، یعنی واژه‌ها تعبیر می‌شود، نه اندیشه یا رفتار؛ از این رو، بیشتر مردم فکر می‌کنند که بدون استعاره می‌توان به طور کامل روزگار گذراند. برعکس، ما دریافته‌ایم که استعاره در زندگی روزمره ما نه تنها در زبان، بلکه در اندیشه و عمل نیز نفوذ دارد (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۷: ۹).

لیکاف و جانسون از همان آغاز به جای به دست دادن تعریفی دقیق از نظریه خود، بنای خود را بر تکذیب تعاریف سنتی نهاده‌اند؛ یعنی به جای آنکه بگویند استعاره مفهومی چیست، گفته‌اند استعاره مفهومی «چه نیست». لیکاف در آغاز مقاله «نظریه معاصر استعاره» می‌نویسد:

«در نظریه‌های کلاسیک زبان، استعاره موضوعی زبانی تلقی می‌شود، نه موضوعی مربوط به اندیشه. فرض بر آن بود که بیان استعاری و قلمرو زبان روزمره و معمول دو دنیای کاملاً متفاوت و سلب‌کننده یکدیگرند: زبان روزمره، عاری از استعاره است و استعاره از سازوکارهایی بیرون از

قلمرو زبان معمول روزمره بهره می‌گیرد. نظریه کلاسیک طی قرن‌ها چنان بدیهی تلقی شده‌است که بسیاری از مردم به این نکته پی نبرده‌اند که این فقط یک نظریه بوده‌است. این طور نبوده‌است که این نظریه را درست تلقی کنند، بلکه در طی این دوره، نظریه استعاره قطعی و تردیدناپذیر تلقی شده‌است...» (اکو و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۳۵-۱۳۶).

لیکاف و جانسون ادعا کردند:

«عمدتاً بر اساس شواهد زبانی دریافته‌اند بخش اعظم نظام مفهومی هرروزه ما از ماهیتی استعاری برخوردار است. اندیشه استعاری، اصلی طبیعی و همه‌جا حاضر است که در زندگی به شکل خودآگاه و ناخودآگاه به کار می‌رود. ما درباره اشیا به شیوه‌ای که آن‌ها را تجسم می‌کنیم، سخن می‌گوییم و این امری کاملاً جدید و البته ریشه‌دار^۱ در تجربه و فرهنگ ماست و از این رو، استعاره نه تنها موجب وضوح و گیرایی بیشتر اندیشه‌های ما می‌شود، بلکه ساختار ادراکات و دریافت‌های ما را نیز تشکیل می‌دهد. همچنین، آن‌ها به این نتیجه رسیدند که مفاهیم انتزاعی در حوزه نظام مفهومی انسان، با بهره‌گیری از مفاهیم عینی سازمان‌بندی می‌شود؛ یعنی زبان به ما نشان می‌دهد که در ذهن خویش، مفاهیم عینی را چگونه بیان یا درک می‌کنیم. آن‌ها این نوع استعاره را که ریشه در زبان روزمره و متعارف دارد و اساساً مبتنی بر درک امور انتزاعی بر پایه امور عینی و مفهومی یا تصویری کردن مفاهیم ذهنی است، "استعاره مفهومی یا ادراکی" نامیدند» (هاشمی، ۱۳۸۹: ۱۲۳-۱۲۴).

- «استعاره، سازوکاری شناختی است که از طریق آن یک قلمروی تجربی به طور تقریبی بر قلمروی تجربی دیگر نگاشت می‌شود، به طوری که قلمروی دوم تا حدودی از طریق قلمروی اول درک می‌گردد» (بارسلونا، ۱۳۹۰: ۱۰).

- «استعاره‌ها و مجازها اغلب به صورت زبانی تظاهر پیدا نمی‌کنند؛^۱ اما می‌توان آن‌ها را از طریق حالت‌ها یا دیگر ابزارهای ارتباطی غیرزبانی بیان کرد یا ممکن است اصلاً در ارتباط مطرح نشوند و تنها ناخودآگاه، انگیزه برخی رفتارهایمان باشند» (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰م: ۱۵۶-۱۵۸؛ به نقل از: بارسلونا، ۱۳۹۰: ۱۳-۱۴). در مجموع، با اینکه لیکاف و جانسون غالباً از تعریف دقیق نظریه خود طفره رفته‌اند، می‌توان تعریف استعاره مفهومی را از خلال مباحث ایشان برداشت کرد. استعاره «بحث جنگ است»، یکی از مثال‌های پرتکرار در اثر این دو نظریه‌پرداز است. ایشان معتقدند جمله‌ها و عباراتی نظیر آنچه در ادامه می‌آید، دلیلی هستند برای اینکه زیرساخت استعاری به نام «بحث جنگ است»^{۱۱} وجود دارد:

... چون من از شما گنده‌ترم. ... چون اگر گوش نکنی، من می‌دانم و تو...

(ارعاب) (تهدید)

... چون من رئیس‌ام. ... چون تو کودنی.

(قدرت) (توهین)

... چون تو معمولاً اشتباه می‌کنی. (تحقیر)... (ر.ک: لیکاف و جانسون، ۱۳۹۷: ۸۵).

با همین مثال‌ها می‌توان تعریف نسبتاً دقیقی از سخنان لیکاف و جانسون دریافت کرد: استعاره مفهومی زیرساختی تشبیهی است که برخاسته از چند بافت مرتبط و به هم پیوسته است، حتی اگر همه آن‌ها بروز نیافته باشند. ضمن اینکه، آن زیرساخت تشبیهی در ذهن کسانی که از آن استفاده می‌کنند، به صورت ناخودآگاه بروز پیدا کرده‌است. لیکاف و جانسون بارها تأکید کرده‌اند که استعاره مفهومی به شکل ناخودآگاه پدید می‌آید: «نظام مفهومی ما چیزی نیست که معمولاً نسبت به آن هشیار باشیم» (همان: ۱۰). با این تعریف، به درستی بسیاری از بنیادهای هستی‌شناختی بشر از یک تشبیه نشئت گرفته‌اند. از این منظر، می‌توان تشبیه و در کُل، تخیل را نخستین گام‌های شناختی بشر دانست که به کمک آن می‌توانسته با تشبیه امور ناشناخته به امور بسیار آشنا و ناگزیر زندگی، نخستین گام‌ها را برای شناخت هستی بردارد. با این حال، باید پذیرفت که این رویکرد هیچ‌گاه از میان نرفته و همواره ادامه یافته‌است؛ چنان‌که در زندگی پیشرفته امروزی هم ادامه دارد و نمودهای آن را در کتاب لیکاف و جانسون می‌توان یافت. به قول ریچاردز، پیوستگی زبان با تشبیه^{۱۲} چنان است که بدون آن نمی‌توان سه جمله پیاپی ساخت. این استعاره‌ها استعاره‌هایی ازلی-ابدی هستند. در مقابل دیدگاه سنتی درباره مرگ استعاره‌ها، لیکاف و جانسون معتقدند که «غنی‌ترین استعاره‌ها و مجازها که بنیاد تجربه فیزیکی مستقیم‌تری دارند، به ندرت، اگر هم موردی دیده شود، می‌میرند» (به نقل از: بارسلونا و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۴). فعلاً چند نکته محل اختلاف در این تعاریف وجود دارد که از آن میان می‌توان به «خودآگاهی یا ناخودآگاهی»، «زیرساخت تشبیهی یا غیرتشبیهی»، «شبکه‌ای بودن استعاره مفهومی» و «حضور استعاره در بافت زبان یا فراتر از آن» اشاره کرده، به بررسی آن‌ها پرداخت؛ اما برای روشن شدن تفاوت‌ها، به برخی نظریات لیکاف در مقاله «نظریه معاصر استعاره» هم اشاره می‌شود و سرانجام، به تحلیل همه این تفاوت‌ها خواهیم پرداخت.

۶. تعاریف کهن استعاره از نگاه لیکاف

با اینکه هر دو استعاره ادبی و مفهومی، در جای خود مفیدند، لیکاف کوشیده‌است برای اثبات استعاره مفهومی، به نقد و حتی طرد استعاره ادبی بپردازد. وی برای رسیدن به این هدف، وجود برخی پیش‌فرض‌ها در اذهان پیشینیان را دلیل پیدایش تعریف سنتی از استعاره دانسته‌است که به نظر او، تعریف ناروایی است؛ گویی لیکاف نخواستنی تفاوت‌های این دو عرصه را بپذیرد و بر آن بوده که استعاره چیزی غیر از استعاره مفهومی نیست. آنجا که لیکاف استعاره‌های سنتی را آسیب‌شناسی می‌کند؛ یعنی در مقاله «نظریه معاصر استعاره» (۱۹۹۳م.) پنج نکته را به مثابه بنیادی‌ترین پیش‌فرض‌ها در تعاریف سنتی استعاره برمی‌شمارد و از این رهگذر، استعاره‌های «کلاسیک» را «تعبیر نادرست از استعاره»

می‌خواند؛ یعنی لیکاف استعاره سنتی و تعریف‌ها و چهارچوب‌های آن را از اساس نادرست می‌داند. پیش‌فرض‌هایی که به نظر لیکاف در ذهن پیشینیان بوده‌اند و سبب شده‌اند تا استعاره را به شکلی غیر از استعاره مفهومی تعریف کنند، عبارتند از:

- زبان متعارف روزمره، به طور کلی، حقیقی است و استعاری نیست.
- همه چیز را می‌توان با زبان حقیقی و بدون استعاره درک کرد.
- تنها زبان حقیقی می‌تواند محتمل صدق و کذب باشد.
- تمام تعاریف ارائه‌شده در فرهنگ لغت یک زبان، حقیقی هستند و استعاری نیستند.
- مفاهیم به کار رفته در دستور زبان حقیقی هستند و هیچ کدام استعاری نیستند (Lakoff, 1993: 187؛ به نقل از: هاشمی، ۱۳۸۹: ۱۲۱-۱۲۲ و نیز ر.ک؛ لیکاف و جانسون، ۱۳۹۷: ۳۲۴).

اکنون با محوریت هر یک از تفاوت‌های یادشده و نیز با محوریت نکات پنج‌گانه‌ای که لیکاف بر آن‌ها انگشت نهاده‌است، تلاش می‌شود هم تفاوت‌های این دو حوزه به‌دقت نشان داده شود، هم ضمن ردّ نظر لیکاف در نادرست خواندن تعاریف سنتی، چگونگی بهره‌مندی ادبیات از استعاره ادبی و استعاره مفهومی تبیین گردد.

۷. شمول هر یک از استعاره‌های ادبی و مفهومی

یکی از تفاوت‌های عمده تشبیه ادبی با تشبیه مفهومی (استعاره مفهومی)، شمول آن‌هاست. تشبیه و استعاره ادبی بر مبنای ماندگی خیال‌انگیز چیزی یا چیزهایی به چیزی یا چیزهای دیگری شکل می‌گیرند، اما در استعاره مفهومی، همه انواع مجاز هم در شمار استعاره قرار گرفته‌اند. استعاره تنها نوعی از مجاز است که زیرساخت تشبیهی دارد. با این حال، لیکاف و جانسون انواع دیگر مجاز^{۱۳} را نیز در شمار استعاره‌های مفهومی قرار داده‌اند (ر.ک؛ لیکاف و جانسون، ۱۳۹۷: ۴۹-۵۵). همچنین، استفاده از جهات «بالا» و «پایین» به جای بیش و کم یا خوب و بد و... نیز در شمار استعاره مفهومی قرار داده شده‌است.

به ادعان مکرر خود لیکاف و جانسون در کتاب‌شان، اصلاً زیرساخت تشبیهی از ملزومات استعاره مفهومی نیست: «استعاره‌ها می‌توانند مبتنی بر شباهت‌ها باشند، گرچه در بسیاری موارد، این شباهت‌ها خود مبتنی بر استعاره‌های متعارفی هستند که اساس آن‌ها شباهت نیست» (همان: ۱۸۵). در موارد دیگر هم، مثل «نزدیک بودن شدت اثر است» (همان: ۱۶۰)، اگر هم زیرساخت تشبیهی وجود داشته باشد، خیال‌انگیز نیست و با تشبیه‌ها و استعاره‌های ادبی متفاوت است. شدت اثر، لازمه نزدیک بودن است؛ یعنی در آن، مجاز لازم و ملزوم وجود دارد. در چنین مواردی، می‌توان با تأویل به تشبیه رسید، البته تشبیهی که چندان خیال‌انگیز نیست، یا اصلاً خیال‌انگیزی ندارد.

۸. خودآگاهی یا ناخودآگاهی

در بحث استعاره مفهومی به‌درستی تصریح شده که استعاره مفهومی به صورت ناخودآگاه شکل می‌گیرد. البته در زبان همین گونه است و استفاده‌های اهل زبان از حوزه‌های مفهومی به جای یکدیگر، غالباً ناخودآگاه صورت می‌گیرد. حتی اگر یک کنایه، تشبیه یا استعاره ادبی در زبان به کار برود، احتمال ناخودآگاهی آن بسیار بیشتر از آگاهانه بودن آن است. وقتی کسی می‌گوید «فلان کس منحرف شده‌است»، آگاهانه به این زیرساخت تشبیهی (استعاره مفهومی) نیندیشیده که «زندگی مانند یک مسیر است»، تا بر اساس این زیرساخت، روی آوردن یک نفر به کارهای ناشایست را «انحراف» بنامد؛ اما در ادبیات، استعاره‌ها و تشبیه‌ها خودآگاه و اندیشیده به وجود می‌آیند و اگر بخواهیم ناخودآگاهی را در تشبیهات و استعاره‌های ادبی نیز دخیل بدانیم، دست‌بالا می‌توانیم تأثیر محیط و دانش فرد بر گزینش وجه‌شبه‌ها و مشبه‌به‌ها را نمودی از ناخودآگاهی در این عرصه تلقی کنیم^{۱۴}؛ نمودی کم‌رنگ که البته چندان هم مؤثر نیست. گونه دیگری از ناخودآگاهی در سخنان شاعرانی که مغلوب وجد و حال بوده‌اند، دیده می‌شود؛ مانند سروده‌های مولوی که اشعار زیادی را به‌بداهه سروده‌است و می‌توان پدید آمدن استعاره و تشبیه را در سخن او، گونه‌ای از ناخودآگاهی قلمداد کرد؛ اما باز هم با ناخودآگاهی در استعاره مفهومی متفاوت است. شاعری که ارتجلاً تشبیه یا استعاره‌ای پدید می‌آورد، دست‌کم پس از پیدایش آن تشبیه یا استعاره، متوجه است که وارد این عرصه شده‌است؛ اما ما در سخنان خود از استعاره‌های مفهومی بسیار زیادی استفاده می‌کنیم که نه پیش از پیدایش و نه پس از آن توجهی به زیرساخت تشبیهی آن نداریم؛ پس وجه خودآگاهی در ساختن تشبیه‌ها و استعاره‌های ادبی، در بافت ادبی کاملاً مشهود است و شاعران همواره در تلاش بوده‌اند زیباترین و تازه‌ترین تشبیهات و استعاره‌ها را پدید بیاورند. چنین تلاش و تفکری، به‌ندرت ناخودآگاه صورت خواهد پذیرفت و «زبان مجازی، دانسته در نظام کاربرد حقیقی زبان تصرف می‌کند» (هاوکس، ۱۳۸۰: ۱۲). قید «دانسته» در سخن هاوکس، به معنی خودآگاهی در ساختن استعاره‌ها و تشبیهات ادبی است. در نتیجه، اینکه قداما با فرض خودآگاهی، استعاره را تعریف کرده و خودآگاهی را درباره استعاره ادبی ناگزیر دانسته‌اند، باعث نشده که «تعریف نادرستی از استعاره» به دست دهند. اتفاقاً چنین پیش‌فرضی لازمه تعریف آنان بوده‌است؛ زیرا تعریف آنان، استعاره و تشبیه ادبی بوده که خودآگاهی از اصول آن است.

۹. زیرساخت تشبیهی

در استعاره مفهومی، تشبیه‌هایی که زیرساخت هستند، غالباً با هدف خیال‌انگیزی یا اغراق پدید نیامده‌اند، بلکه هدف آن‌ها توضیح و روشن‌گری درباره‌ی مشبه^{۱۵} است. تشبیه «رابطه‌ی عاشقانه به سفر»، یا «تشبیه زندگی به راه»، زمینه‌هایی هستند که به شکل خودکار پدید آمده‌اند و خیال‌انگیزی و اغراق‌آمیزی از علل پیدایش آن‌ها نبوده‌است. اگر هم در آن‌ها خیال‌انگیزی باشد، غالباً محسوس نیست؛ زیرا این زیرساخت‌ها اصلاً در ذهن گوینده نبوده‌اند. یک اهل زبان، «ناخودآگاه» جمله‌ای همچون «رابطه‌ی ما به بن‌بست رسیده‌است» را می‌سازد و ابدأً به وجود زیرساخت تشبیهی «عشق، سفر است» نمی‌اندیشد. از این رو، استعاره در معنای ادبی و سنتی آن، زیرساخت تشبیهی اغراق‌آمیز و خیال‌انگیز دارد و وجه روشن‌گری در آن کم‌رنگ است. اما در استعاره مفهومی، از یک سو، وجود زیرساخت خیال‌انگیز لزومی ندارد و از سوی دیگر، هدف از آن زیرساخت‌های تشبیهی، توضیح و روشن‌گری است. در بسیاری از تعریف‌های کهن، «روشن گرداندن مشبه» در شمار اهداف تشبیه قرار گرفته‌است، به گونه‌ای که تقریباً نادر است متن بلاغی کهنی که به این خبط دچار نشده باشد. این تعریف بیشتر با تشبیه‌های علوم تجربی و منطق سازگار است؛ یعنی بسیاری از دانشمندان و بلاغیان سنتی، تعریفی غیردقیق از تشبیه به دست داده‌اند که نیازمند اصلاح و توضیح بیشتر است. در عالم ادبیات، می‌توان پیدایش تشبیه را با هدف اغراق در وجه‌شبه دانست و بر این اساس، مشبه‌بهمی انتخاب می‌شود که وجه‌شبه در آن بروز و ظهور بیشتری داشته باشد. بنابراین، کارکرد تشبیه در عالم ادبیات، روشن گرداندن و تقریب به ذهن وجه‌شبه در وجود مشبه است، نه روشن گرداندن مشبه! تفاوت عمده تشبیه در عالم ادبیات و خارج از آن این است که تشبیه ادبی می‌کوشد به مدد مشبه‌بهمی که بهره بیشتری از وجه‌شبه دارند، مشبه را فراتر از آن چیزی که واقعاً هست، در ذهن مخاطب بنشانند، اما در تشبیه‌های غیرادبی (علمی)، با آوردن شبیه‌ترین چیزها، مشبه را آن گونه که واقعاً هست، توصیف می‌کنند. بسیاری از تشبیه‌هایی که زیرساخت استعاره مفهومی هستند، به نوع اخیر نزدیک‌ترند. سیروس شمیسا به درستی «مبتنی بر کذب بودن» را از ویژگی‌های تشبیه در عالم ادبیات به حساب آورده‌است^{۱۶} (ر.ک؛ شمیسا، ۱۳۸۶: ۶۷-۶۶) که این ویژگی در زیرساخت‌های استعاره مفهومی، کم‌رنگ است. افزون بر این، در بسیاری از مواردی که استعاره مفهومی دانسته شده‌اند (در آثار لیکاف و جانسون) اصلاً زیرساخت تشبیهی وجود ندارد و آنچه هست، غالباً مجاز است.

۱۰. وحدت استعاره ادبی و شبکه‌ای بودن استعاره مفهومی

شبکه‌ای بودن استعاره مفهومی نیز دیگر تفاوت آن با استعاره‌های ادبی است. یک استعاره مفهومی، در حقیقت، زیرساخت تشبیهی است که بر اساس شبکه‌ای از مفاهیم مرتبط با هم شکل می‌گیرد و بی‌آنکه بروز یابد، می‌توان آن را تعیین کرد. چنان که در استعاره مفهومی «عشق سفر است» دیده می‌شود، این استعاره حاصل یک مجموعه به هم پیوسته است که می‌توان چند مورد از زمینه‌های پیدایش آن را بر اساس مثال‌های خود لیکاف و جانسون به دست داد:

«بین چه مسافتی [در عشق] آمده‌ایم.

ما بر سر دوراهی هستیم.

هر کدام از ما ناگزیر راه خود را ادامه خواهد داد.

اکنون نمی‌توانیم برگردیم.

فکر نمی‌کنم این رابطه به جایی برسد...» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۷: ۶۱).

از مجموع این جمله‌ها و تعبیرها می‌توان به این نتیجه رسید که در تقدیر، عشق همچون سفر دانسته شده‌است؛ اما در استعاره‌های ادبی، در سطح واژه یا در سطح جمله، با یک تشبیه مواجه هستیم که بخشی از آن را آشکارا می‌بینیم (مشبه‌به) و بخش دیگری از آن (مشبه) حذف شده‌است. این تفاوت نیز نشان می‌دهد که این دو مفهوم یکی نیستند و نمی‌توان با پذیرش یکی از آن‌ها، دیگری را نادیده گرفت و تعریف قدما را نادرست خواند. بر اساس تعاریف کلاسیک غربی نیز مشبه و مشبه‌به ذکر شده‌اند و ادات تشبیه حذف شده‌است که باز هم نسبتی با استعاره مفهومی ندارد.

نکته دیگر، چگونگی ارتباط استعاره با زیرساخت تشبیهی آن است. در ادبیات، یک استعاره (مصرحه) در حقیقت، تشبیهی است که تنها مشبه‌به آن بر جای مانده‌است و دیگر ارکان به تقدیر رفته‌اند؛ یعنی برای بازگرداندن استعاره به تشبیه، اگر استعاره دقیق درک شده باشد، راهی طولانی طی نمی‌شود؛ اما زیرساخت تشبیهی در استعاره مفهومی، تأویلی است؛ یعنی برای یافتن تشبیهی که در زیرساخت بوده، لازم است چند قرینه و جمله در کنار هم قرار داده شود؛ راهی که لیکاف و جانسون برای همه مثال‌های خود طی کرده‌اند.

۱۱. جدایی زبان و ادبیات از یکدیگر

لیکاف در بند اول از نکات پنج‌گانه‌ای که آن‌ها را پیش‌فرض‌های بلاغیان سنتی در تعریف نادرست استعاره دانسته، بر آن است که بر اساس دیدگاه‌های کلاسیک، زبان روزمره به کلی از زبان ادبی تهی است! وجود هزاران کنایه، ضرب‌المثل، مصراع‌های مشهور،

استعاره‌ها و تشبیه‌های خیال‌انگیز ادبی و... در زبان روزمره مردم، تقریباً در همه زبان‌ها، ناقض این سخن است. اگر مراد لیکاف این بوده که از نظر ادیبان و بلاغیان سنتی، استعاره مختص ادبیات است و در زبان غیرادبی اصالت ندارد، درست است؛ اما سخن اینجاست که در هر زبانی، به فراخور بافت، موقعیت، دانش هر یک از گویشوران و عوامل دیگر، زبان روزمره به نسبت‌های مختلف از چاشنی ادبیات نیز بهره‌مند است. پس استعاره به معنای ادبی آن، هم در ادبیات وجود دارد و هم در قالب یک چاشنی در زبان روزمره به کار می‌رود. استعاره ادبی در عالم ادبیات اصالت دارد و حضورش در زبان معمول و روزمره، حضوری میهمان‌گونه است؛ اما استعاره مفهومی، یک مقوله زبان‌شناسانه است که هم در زبان کاربرد دارد و هم در پژوهش‌های ادبی بسیار سودمند است. لیکاف با آوردن این بند، سخن ادیبان را که گفته‌اند زبان حقیقی از استعاره تهی است، نادرست می‌خواند، آنگاه با نشان دادن مصادیق فراوان از وجود استعاره در معنای استعاره مفهومی در زبان معمول، سخن ادیبان و بلاغیان سنتی را بی‌اساس جلوه می‌دهد، اما اولاً استعاره ادبی چونان یک چاشنی در زبان معمول هم وجود دارد و کسی از ادیبان یا اهل بلاغت منکر این آمیختگی نشده‌است، ثانیاً آنچه لیکاف «استعاره» نامیده، به دلایلی که پیش از این گفته شد، برای قدما استعاره نبوده‌است که به فکر حضور آن در زبان یا غیر آن بوده باشند.

۱۲. وظیفه استعاره

در تعریف استعاره مفهومی، می‌بینیم که دو ویژگی استعاره از نظر لیکاف و جانسون، «وضوح» و «گیرایی» است. این توصیف کاملاً درست است؛ اما تنها درباره استعاره مفهومی. استعاره ادبی باعث «گیرایی» گفتار می‌شود؛ اما قاعدتاً هدفش «وضوح» و «روشنگری» نیست. استعاره - چه در بافت ادبی و چه هنگامی که در زبان روزمره به کار می‌رود - باعث گیرایی بیشتر سخن و تأثیر افزون‌تر آن بر شنونده می‌شود؛ اما چون در استعاره ادبی از زبان غیرمستقیم استفاده می‌شود، بعید است موجب روشن‌تر شدن سخن شود. چنان که ارسطو نیز گفته‌است: «هیچ‌کس به وقت تدریس هندسه، زبان فخیم به کار نمی‌گیرد!» (هاوکس، ۱۳۸۰: ۲۳). اصولاً در استعاره ادبی، باید بنیاد تشبیهی وجود داشته باشد تا استعاره به وجود بیاید؛ یعنی استعاره عبارت است از مجاز به علاقه مشابهت. اما در استعاره مفهومی، همه مجازها استعاره هستند. بر این اساس، بسیاری از جملات و عبارات، وجه استعاری می‌یابند و در نتیجه، بیشتر مفاهیم را در بر می‌گیرند؛ به گونه‌ای که «با آن‌ها زندگی می‌کنیم» و یا حتی نمی‌توانیم بی‌مدد استعاره سخن بگوییم. این اختلاف حاصل تفاوت تعریف‌ها و گسترش معنای استعاره و تعمیم آن به بسیاری از حوزه‌های دیگر است.

با توجه به این نکات، بهتر است این گونه نوظهور همواره «استعاره مفهومی» خوانده شود تا با استعاره ادبی خلط نشود. حال آنکه در تعاریف جدید، به جای آنکه نام تازه‌ای بر یافته نوظهور گذاشته شود، نام استعاره به مثابه یک صنعت ادبی تغییر داده شده، استعاره شعری (Poetic Metaphor) خوانده شده است (ر.ک؛ اکو و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۳۸)؛ پس استعاره ادبی به معنای مجاز به علاقه مشابهت، ابزار مناسبی برای تقویت تفاهم نیست؛ اما در ذات زبان، انواع همپوشانی‌های مفهومی که مجازهای مختلف هم از این دست هستند، به تقویت تفاهم می‌انجامند و در نتیجه، استعاره مفهومی در همه عرصه‌ها به کار می‌آید، اما جولانگاه استعاره ادبی، فقط ادبیات است.

۱۳. صدق و کذب در استعاره

در سومین بندی که لیکاف آن‌ها را پیش‌فرض‌های پدیدآورنده استعاره کلاسیک دانسته، به این نکته پرداخته شده که تنها زبان حقیقی صدق و کذب را برمی‌تابد. این سخن البته از منظری درست است؛ اما باعث نمی‌شود تعاریف استعاره ادبی نادرست ارزیابی شوند. زبان ادبیات، زبان عاطفی است و همچون زبان منطق و علم، استدلالی نیست، حتی در مشهورترین تشبیهات ادبی نیز بنای شاعر یا خواننده بر صدق و کذب نیست. وقتی سیمایی به ماه، بالایی به سرو یا لیبی به لعل تشبیه می‌شود، گوینده با هدف اغراق در وجه شبه موردنظر خود، چنین تشبیهی را ساخته است. در نتیجه، نه خودش و نه مخاطبانش به برابری قامت معشوق و بالای سرو معتقد نیستند؛ پس در تعریف کلاسیک استعاره، صدق و کذب جایی ندارد و حتی می‌توان گفت: «چون اکذب اوست احسن او»؛ اما صدق و کذب در سطحی دیگر، در حوزه استعاره و تشبیه ادبی نیز وجود دارد؛ برای مثال، در تشبیه باید وجه یا وجوه مشترکی بین طرفین باشد تا تصدیق شود و اگر به جای تشبیه چهره به ماه و قامت به سرو، جای مشبه‌به‌ها عوض شود و سیمای کسی به سرو و قامت او به ماه مانند شود، چنین تشبیهی البته تکذیب خواهد شد، مگر آنکه هدف ثانویه‌ای در بین باشد (مثل طنز یا هجو)؛ پس صادق و کاذب نبودن زبان مجازی، اولاً عیبی به حساب نمی‌آید، ثانیاً در سطح متفاوتی، در زبان مجازی نیز صدق و کذب وجود دارد. در نتیجه، این حوزه نیز علتی پذیرفتنی برای آن نیست که به نادرستی دیدگاه‌های قدما حکم داده شود.

۱۴. سنجش دو مقوله متفاوت

طبق تعاریف سنتی استعاره، بهترین بستر برای انتقال مفاهیم، همان زبان غیراستعاری است؛ یعنی لیکاف به‌درستی به این زمینه ذهنی قدما اشاره کرده است؛ اما در استعاره مفهومی، هرگاه گزاره‌ای از یک حوزه مفهومی به حوزه مفهومی دیگری برود، استعاره

است؛ پس نمی‌توان تعریف استعاره مفهومی را که بسیار فراگیر است، در نظر داشت و بر اساس آن، تعریف استعاره سنتی را که به یک مقوله جزئی می‌پردازد، نادرست انگاشت. بنا به دلایل متعددی که به آن‌ها اشاره کردیم، این کار، مصداق «سنجش دو مقوله متفاوت» است و روا نمی‌نماید؛ برای مثال، استعاره ادبی شامل «الف»، «ب» و «پ» می‌شود؛ اما استعاره مفهومی، از «الف» تا «ی» را در بر می‌گیرد؛ پس این دو، تفاوت‌های زیادی با یکدیگر دارند و در نتیجه، نمی‌توان استعاره ادبی را بدان سبب که از «ت» تا «ی» را در بر نمی‌گیرد، نادرست پنداشت.

۱۵. معنای حقیقی - معنای مجازی در سطح واژه

لیکاف بر این نکته نیز تأکید کرده که در تعریف‌های کلاسیک از استعاره، این پیش‌فرض وجود دارد که معنای استعاری واژه‌ها، چیزی غیر از معنای حقیقی آن‌هاست. این رویکرد باز هم برخاسته از همان «سنجش دو مقوله متفاوت» است؛ زیرا طبق تعاریف اصیل، استعاره، یعنی عاریت گرفتن واژه‌ای از یک حوزه معنایی برای قرار دادن آن در حوزه معنایی دیگر، به شرطی که رابطه مستعارمنه با مستعارله، رابطه تشبیهی باشد؛ یعنی در زیرساخت، مستعارله همان مشبه باشد و مستعارمنه همان مشبه‌به. با این تعریف، البته که معنای استعاری، چیزی غیر از معنای قاموسی است. چنین ارتباطی به این شکل در استعاره مفهومی نیست و این هم از مواردی است که لیکاف آن را در تعارض با استعاره مفهومی یافته‌است و بدین سبب، استعاره سنتی را نادرست خوانده‌است.

۱۶. معنای حقیقی - معنای مجازی در سطح جمله

به گفته لیکاف، این برداشت در اندیشه سنتی وجود دارد که نحوه‌های موجود در زبان، همه حقیقی هستند و مجازی در کار نیست. باز هم تفاوت تعریف‌ها باعث شده چنین تعارضی پدید بیاید. البته که در زبان، هم گزاره‌های حقیقی و هم مجازی وجود دارد. اصولاً مجاز مقوله‌ای نیست که مختص ادبیات باشد. مجازهای خیال‌انگیز، به‌ویژه مجاز به علاقه مشابهت (استعاره) اصالت ادبی دارند، اما دیگر مجازها، هم در زبان ادبی و هم در زبان معمول کاربرد دارند. حتی بسیاری از مجازها معلول کم‌کوشی زبان هستند؛ از این رو، بیشتر زبانی هستند تا ادبی. اقتصاد زبانی، سخنور را وامی‌دارد تا مثلاً به جای «همه مردم شهر آمده بودند»، بگوید: «همه شهر آمده بودند»، یا اصلاً بگوید: «شهر آمده بود»؛ پس قائل شدن به وجود چنین پیش‌فرضی در ذهن ادیبان و بلاغ‌دانان سنتی روا نیست؛ چون کسی زبان را از مجاز خالی ندانسته‌است، اما دانشمندان سنتی بر آن‌اند که مجازهای هنری، به‌ویژه استعاره، کارکرد ادبی دارند. همچنان که پیش از این هم گفته شد، اگر این

صور ادبی به زبان معمول و روزمره راه بیابند، وامگیری زبان از دنیای هنری ادبیات است؛ پس اینکه استعاره ادبی در همه ساحات زبان نیست و استعاره مفهومی حضوری گسترده در انواع کارکردهای زبان دارد، باز هم به تفاوت این دو عرصه بازمی‌گردد؛ از این رو، نباید تعاریف سنتی را به دلیل اینکه استعاره را به گونه‌ای تعریف کرده‌اند که مجازها را در بر نمی‌گیرد، نادرست دانست. حاصل سخن باز هم این است که دلیلی برای تقابل و تعارض تعاریف‌های سنتی و مفهومی استعاره وجود ندارد و این دو می‌توانند هم‌زیستی ثمربخشی داشته باشند. یک‌کاسه‌کردن تمام مجازها (اعم از استعاره و غیر از آن) و استعاره‌های جهتی و برخی موارد دیگر، بدان سبب بوده تا استعاره مفهومی، به اندازه تمام کارکردهای ذهن و زبان گستردگی یابد. اما استعاره در معنای ادبی، چنین هدفی نداشته‌است و در نتیجه، چنین فراگیری هم ندارد. پس تعاریف سنتی هم که ناظر بر استعاره ادبی بوده‌اند، نادرست نیستند و هدف این دو متفاوت است.

۱۷. استعاره در زبان یا فراتر از آن

بر اساس تعاریف استعاره مفهومی، ممکن است استعاره اصلاً در زبان متجلی نشود و در حرکات و حالات، یا به قرائن دیگر منتقل شود. با توجه به اینکه استعاره در معنای سنتی آن، چه در سطح واژه و چه در سطح جمله، با صورت مکتوب یا ملفوظ سروکار دارد، این هم از دیگر تفاوت‌های استعاره مفهومی با استعاره ادبی است. در تشبیه و استعاره ادبی نیز درآمیختن دو دنیای متفاوت در ذهن شکل می‌گیرد؛ اما صورت زبانی آن است که استعاره یا تشبیه نامیده می‌شود؛ ولی استعاره مفهومی ممکن است در یک حرکت یا حالت یک شخص تجلی یابد، بی‌آنکه بر زبان آید یا نوشته شود.

۱۸. اهمیت استعاره مفهومی

بر اساس آنچه تا اینجا گفتیم، ممکن است این تصور ایجاد شود که هدف ما دفاع از استعاره ادبی و رد استعاره مفهومی است؛ در حالی که اهمیت استعاره مفهومی حتی در بررسی‌های ادبی قابل نادیده گرفتن نیست. استعاره مفهومی در پژوهش‌های ادبی ثمرات فراوانی دارد، به‌ویژه در کشف جهان‌بینی شاعران بسیار کارآمد است. استعاره مفهومی بر اساس دیدگاه‌های لیکاف و جانسون، یک اصل و چند فرع دارد. اصل همان است که از مجموع جمله‌های یک حوزه دریافته می‌شود که اساس آن‌ها یک جمله تشبیهی است که همه آن شبکه به‌هم‌پیوسته، زاده همان یک جمله هستند. جمله‌های مشهوری نظیر «بحث جنگ است»، یا «عشق سفر است»، در این شمارند؛ اما انواع مجازها و نیز انواع تبیین‌های جهتی، مانند «زیاد بالاست» یا «کم پایین است»، فروع استعاره مفهومی هستند که در ذهن

بیشتر کسانی که استعاره مفهومی را اساس یک پژوهش ادبی قرار می‌دهند، جایی ندارند. غالباً همان محور اصلی استعاره مفهومی، اساس پژوهش‌ها قرار می‌گیرد.

۱۹. ثمربخشی استعاره مفهومی در ادبیات

در تخصصی‌ترین گونه‌های ادبی نیز باز نگاه استعاره مفهومی (وجه اصلی و بنیادین آن)، این ظرفیت را دارد که به درک بهتر متون کمک کند؛ برای مثال، در غزل زیر از سعدی، یک استعاره مفهومی آشکار به چشم می‌آید که بی‌آنکه با استعاره‌های ادبی در تعارض باشد، به درک بهتر غزل کمک می‌کند:

اول مرا سیراب کن، وانگه بده اصحاب را
ماهی که بر خشک افتد، قیمت بداند آب را
اکنون همان پنداشتم، دریای بی‌پایاب را
آنکه حکایت گویمت، درد دل غرقاب را
کان کافر اعدا می‌کشد، وین سنگدل احباب را
آواز مطرب در سرا، زحمت بُودِ بُوَابِ را
ای بی‌بصر! من می‌روم؟ او می‌کشد قلاب را»
(سعدی شیرازی، ۱۳۸۵: ۵۲۵).

«زاندازه بیرون تشنه‌ام، ساقی بیار آن آب را
... مقدار یار همنفس، چون من نداند هیچ‌کس
وقتی در آبی تا میان، دستی و پای می‌زدم
امروز حالی غرقه‌ام، تا با کناری اوفتم
گر بی‌وفایی کردمی، یرغو به قآن بردمی
فریاد می‌دارد رقیب، از دست مشتاقان او
سعدی! چو جورش می‌بری، نزدیک او دیگر مرو

بر اساس دیدگاه‌های لیکاف و جانسون، می‌توان جمله «عشق دریا است» را یکی از زیرساخت‌های بنیادین این غزل دانست؛ زیرا در این سروده، سخنانی به میان آمده که مؤید وجود این زیرساخت هستند؛ از جمله:

- عاشق همچون ماهی است که از آب بیرون افتاده است.
- کسی که تا کمر در آب باشد، از مخاطرات آن آگاه نیست.
- کسی که آب از سرش بگذرد، احتمال غرق شدن و مردنش زیاد می‌شود.
- غرق شده تا زمانی که در دام امواج است، نمی‌تواند حالش را شرح دهد.
- کسی که از غرق شدن نجات یافته است و دریا او را به کناری افکنده، می‌تواند از مصائب غرق شدن سخن بگوید.^{۱۷}

- ماهی که به دام افتاده، اختیاری از خود ندارد و هر سوی بکشندش، می‌رود.
نگاه فراگیری که می‌توان از دریچه استعاره مفهومی به متون ادبی انداخت، شاید با هیچ ابزار دیگری امکان‌پذیر نباشد؛ زیرا با ورود به ژرفاها و زیرساخت‌ها، پرده از نوع نگاه شاعران و نویسندگان برمی‌دارد و جهان‌بینی آنان را آشکار می‌سازد؛ برای مثال، همین استعاره «عشق دریاست» را می‌توان در آثار سعدی و بسیاری از عاشقانه‌ها و عارفانه‌های شاعران دیگر جستجو کرد و دریافت که چنین نگاه جامع و فراگیری تا چه اندازه می‌تواند در بررسی متون ادبی به ژرف‌نگری بینجامد.

۲۰. بنیاد و اصالت استعاره سنتی

چنان که گفته شد، وجود عناصر ادبی در زبان روزمره، دلیل اصالت آن‌ها در زبان نیست و این عناصر همچنان در قلمرو ادبیات جای دارند؛ اما نکته قابل توجه، این است که ادبیات و ظرفیت عاطفی گسترده‌ای که دارد، برای تقویت زبان و تأثیرگذاری بیشتر کلام، دستاویز استواری است که از دیرباز در فرهنگ‌های مختلف به کار گرفته شده‌است. ارسطو هنرها را به دو دسته تقسیم می‌کند: یک دسته هنرهایی هستند که در ادامه کار طبیعت سیر می‌کنند، مشخصاً می‌توان ابزارسازی را در این گروه جای داد. دسته دیگر، هنرهایی هستند که از طبیعت محاکات می‌کنند (ر.ک: کاپلستون، ۱۳۷۵: ۴۱۱/۱-۴۱۲). این دسته که حاصل تخیل بشر و بازتاب هنری طبیعت در قالب‌هایی است که آفریده خود اویند، همان چیزی است که امروزه هنر دانسته می‌شود و ادبیات (شعر) همواره از زمان ارسطو و شاید پیش از آن، در این شمار بوده‌است. ادبیات (شعر) به مثابه یکی از گونه‌های هنر^۸، با زمینه مادی آن (زبان)، اشتراک‌های متعددی دارد، اما در واقع، چنان از زبان معمول متمایز است که بررسی آن با دستاوردهای دانش زبان‌شناسی هرگز کامل نخواهد بود و ضرورتاً باید در کنار بهره‌مندی از یافته‌های ارزشمند زبان‌شناسی، با ابزارهای خاص خودش بررسی شود.

۲۱. نتیجه

در مقام جمع‌بندی، می‌توان به چند نکته اشاره کرد؛ اگر تقابل استعاره مفهومی با استعاره ادبی مطرح نمی‌شد، اصولاً نوشته حاضر و بسیاری دیدگاه‌های این‌گونه شکل نمی‌گرفتند؛ زیرا اهمیت استعاره مفهومی بر کسی پوشیده نیست و اگر سخنی در این نوشته به میان آمده، در مقابله با تقابلی است که به نظر ما بی‌دلیل پدید آمده‌است، نه اصل استعاره مفهومی. به چند دلیل نمی‌توان استعاره مفهومی را جایگزین استعاره ادبی دانست؛ از جمله:

استعاره ادبی خودآگاه و اندیشیده شکل می‌گیرد؛ اما استعاره مفهومی غالباً ناخودآگاه پدید می‌آید.

- استعاره ادبی بر اساس تشبیه ادبی - که ویژگی خیال‌انگیزی و اغراق‌آمیزی دارد - پدید آمده‌است؛ اما زیرساخت استعاره مفهومی، لزوماً اغراق‌آمیز و خیال‌انگیز نیست. اگر هم باشد، به دلیل پوشیده بودنش به چشم نمی‌آید.

- یک استعاره ادبی، وابسته به یک تشبیه پایه است؛ اما در استعاره مفهومی، شبکه‌ای از روساخت‌ها به مدد تأویل، به یک زیرساخت تشبیهی می‌رسند.

– استعاره ادبی پدیدآمده از یک یا دو رکن از ارکان تشبیه است^{۱۹}؛ اما روساخت در استعاره مفهومی، آنگاه که در کنار چند ساختار مشابه قرار بگیرد، به زیرساخت تشبیهی بازمی‌گردد؛ یعنی بازگشت استعاره ادبی به زیرساخت تشبیهی آن، بازگشتی مستقیم است؛ اما بازگشت استعاره مفهومی به زیرساختش، بازگشتی تأویلی است.

– استعاره ادبی تنها به معنی مجاز به علاقه مشابهت است؛ اما استعاره مفهومی تمام انواع مجاز، بسیاری از جابه‌جایی گزاره‌ها، بسیاری از توصیف‌ها و تعریف‌ها و... را نیز در بر می‌گیرد.

– استعاره ادبی حتی در گسترده‌ترین ساختارهایش (تبعیه، تمثیلی، مرکب و...) جزءنگر است؛ اما استعاره مفهومی، همواره نگاهی فراگیر دارد.

– استعاره ادبی تنها در بافت زبان (اعم از گفتار یا نوشتار) شکل می‌گیرد؛ اما استعاره مفهومی در قالب عناصری فرازبانی نیز پدید می‌آید؛ عناصری همچون حالت‌های مختلف چهره و... اصرار برای انکار دیدگاه‌ها و تعاریف سنتی درباره استعاره و جایگزینی تعریف جدید، اصراری بیهوده و نارواست؛ زیرا این دو از یک مقوله نیستند.

موارد پنج‌گانه‌ای که لیکاف به عنوان پیش‌فرض‌های ادیبان و بلاغیان سنتی مطرح می‌کند تا از این طریق به نادرستی دیدگاه آنان رأی بدهد، یا از پایه روا نیستند، یا نمی‌توان آن‌ها را دلیلی برای رد تعاریف سنتی و جایگزینی دیدگاه جدید دانست.

وظیفه استعاره مفهومی، روشنگری است؛ اما در استعاره ادبی، چنین کارکردی منطقی نیست و وجود ندارد. استعاره و تشبیه ادبی، برای تبیین و روشنگری وجه شبه در وجود مشابه پدید می‌آیند، نه برای تبیین مشبه؛ از این رو، روشنگری را نمی‌توان وجه مشترک استعاره ادبی و استعاره مفهومی دانست.

استعاره مفهومی با وجود تفاوت‌هایی که با استعاره ادبی دارد، بسیار ارزشمند است و می‌توان از آن، هم در بررسی‌های زبانی و هم در بررسی‌های ادبی بهره فراوان برد. استعاره مفهومی یک بنیاد اصلی دارد؛ بدین سان که از مجموع تعبیرها و مفاهیم موجود در یک حوزه، دانسته می‌شود که همه آن‌ها بر اساس یک تشبیه مادر و نهفته ساخته شده‌اند که این بخش از استعاره مفهومی در پژوهش‌های ادبی کاربرد فراوانی دارد؛ اما اینکه انواع مجازها، توصیف‌های جهت‌ی (زیاد بالاست، کم پایین است و...) در شمار استعاره مفهومی قلمداد شوند، از فروع آن است که در بررسی‌های ادبی، چندان کارایی ندارد.

یکی از عواملی که باعث شده بررسی‌های ادبی، ذیل بررسی‌های زبانی قرار داده شوند، یکی دانستن زبان و ادبیات است؛ اما چنان‌که اشاره‌ای هم شد، این دو از یک مقوله

نیستند و بررسی این دو حوزه بر اساس قواعد و ملاک‌های مشترک، به هر دو ساحت آسیب خواهد رساند.

پی‌نوشت‌ها

۱. این دیدگاه با کتاب *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم*، در سال ۱۹۸۰ میلادی رواج یافته‌است.

2. George Lakoff.

3. Mark Johnson.

4. *Metaphors We Live By*

۵. یعنی حذف مشبه و ذکر مشبه‌به.

۶. یعنی به حوزه استعاره و این‌همانی وارد می‌شوی.

۷. شاید رومن یاکوینس نخستین کسی باشد که به طور جدی ادبیات را جدا از زبان‌شناسی نمی‌دانست و همواره بر آن بود تا شعرشناسی را ذیل زبان‌شناسی بگنجانند (ر.ک: سجودی، ۱۳۷۷: ۹۸). با توجه به این رویکرد، می‌توان آرای او را در بررسی‌هایی این‌گونه، جدی‌تر گرفت؛ زیرا چنان‌که می‌بینیم، لیکاف و جانسون نیز از دریچه زبان‌شناسی به ادبیات نگریسته‌اند. ۸. تعبیر «جدید و البته ریشه‌دار» به این معنی است که اصطلاح «ریشه‌دار» استعاره در خدمت یک تعریف «جدید» قرار گرفته‌است.

۹. این تعریفی است که بارسلونا از استعاره مفهومی به دست می‌دهد و حاصل درک او از دیدگاه‌های لیکاف و جانسون است؛ اما تعریف خود نظریه‌پردازان نیست.

۱۰. به نظر می‌رسد که این جمله باید به یکی از این دو صورت باشد: «استعاره‌ها و مجازها همیشه به صورت زبانی تظاهر پیدا نمی‌کنند»، یا «استعاره‌ها و مجازها اغلب به صورت زبانی تظاهر پیدا می‌کنند».

۱۱. همچنان که گفته شد، این جمله که در قاموس فارسی و عربی، تشبیه بلیغ است، در فرهنگ غربی استعاره دانسته می‌شود؛ زیرا صورتی است کوتاه‌شده از جمله «بحث مانند جنگ است». در تعاریف ایرانی-عربی، تشبیه باید باز هم کوتاه‌تر شود و تنها مشبه‌به باقی بماند تا بتوان آن را استعاره نامید.

۱۲. در ترجمه آسیابادی از سخن ریچاردز، «استعاره» آمده‌است، اما بنا به استدلال‌هایی که در این نوشته آورده شد، در چنین مواردی بهتر است Metaphor را «تشبیه» ترجمه کنیم، نه استعاره.

۱۳. در ترجمه کتاب *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم*، به جای «مجاز» از واژه «کنایه» استفاده شده که بی‌تردید با توجه به تعاریف امروزی، نادرست است؛ زیرا مصادیق آن، انواع مجاز هستند و ارتباطی با کنایه ندارند؛ مثل «جزء به جای کل»، «تولیدکننده به جای محصول» و... این خطا از آنجا ناشی شده که واژه Metonymy در واژه‌نامه‌ها هم به معنای کنایه و هم به معنای مجاز آمده‌است. اما از فحوای کلام و مصادیقی که در متن آمده، آشکار می‌شود که این واژه باید «مجاز» ترجمه می‌شد، نه کنایه؛ همچنان‌که فرزانه طاهری در ترجمه Metonymy، «مجاز مرسل به علاقه لازم و ملزوم» را آورده‌است (ر.ک: هاوکس، ۱۳۸۰: ۱۵).

۱۴. مثلاً شاعری که با طبیعت مأنوس است، بیشتر از طبیعت محاکات می‌کند، شاعری که اهل زهد و عرفان است و این مفاهیم بر ذهن او غلبه دارند، در تصویرسازی و تشبیه‌آفرینی نیز غالباً متأثر از همین دنیاست و... .

۱۵. در این زمینه، در ادامه توضیحی داده خواهد شد؛ زیرا در برخی آثار بلاغی کهن، روشنگری نیز از وظایف تشبیه دانسته شده‌است.

۱۶. بسیاری از صاحب‌نظران بر این سخن شمیسا خرده گرفته‌اند، اما به واقع، سخن او بدین معنی است که در تشبیه (و البته استعاره)، طرفین در بهره‌مندی از وجه‌شبه برابر نیستند و شاعر ادعای برابری می‌کند. در نتیجه، کذب در اینجا به معنای همان اغراقی است که در ذات تشبیهات و استعاره‌های ادبی نهفته است؛ چراکه اگر این اغراق و ادعا نباشد، دیگر تشبیه به معنای ادبی وجود نخواهد داشت.

۱۷. چنین کسی در اندیشه سعدی، البته «مرده‌ای است که دریای عشق، جسد او را به ساحل انداخته‌است». در نتیجه، او نمی‌تواند برای دیگران از مصائب این راه سخن بگوید، بلکه دیگران با دیدن جسم بی‌جان او درمی‌یابند که پایان راه عاشقی چیست.

۱۸. در اینجا مراد از هنر، معنای امروزی آن است، نه هنر به معنای توانایی‌های خاص که در متون کهن فارسی آمده‌است یا تخنه در آثار افلاطون.
 ۱۹. بر اساس قواعد بلاغت فارسی-عربی، اگر یک رکن باقی بماند، استعاره ایجاد می‌شود؛ اما چنان که گفته شد، بر اساس قواعد بلاغی غربی، اگر دو رکن (مشبه و مشبه‌به) بدون ادات تشبیه بیابند، استعاره پدید آمده‌است.

منابع

- ابن‌اثیر، ضیاء‌الدین (بی‌تا)، *مثل السائر فی أدب الکاتب و الشاعر*، قدّمه و علّق علیه احمد الحوفی و بدوی طبانّة، ج ۲، قاهره، دار نهضة مصر للطبع و النشر.
- اکو، اومبرتو و دیگران (۱۳۹۰)، *استعاره مبنای تفکر و زیبایی‌آفرینی*، ترجمه گروه مترجمان، به کوشش فرهاد ساسانی، ج ۲، تهران، سوره مهر.
- بارسلونا، آنتونیو (گردآورنده) (۱۳۹۰)، *استعاره و مجاز با رویکردی شناختی*. ترجمه فرزانه سجودی و دیگران، ج ۱، تهران، نقش جهان.
- تفتازانی، سعدالدین مسعود (۱۳۰۳ م.)، *المطوّل (شرح تلخیص مفتاح‌العلوم)*، تصحیح و شرح عبدالحمید هندای، ج ۳، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- خطیب قزوینی، جلال‌الدین محمد (۲۰۰۳ م.)، *الإيضاح فی علوم البلاغة المعانی والبیان والبدیع*، تصحیح و شرح ابراهیم شمس‌الدین، ج ۱، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- ریچاردز، آی. ا. (۱۳۸۲)، *فلسفه بلاغت*، ترجمه علی محمدی آسیابادی، ج ۱، تهران، قطره.
- ریکور، پُل (۱۳۹۴)، *استعاره و پارادایم‌های ترجمه*، ترجمه مهرداد پارسا و دیگران، ویراستاری مهرداد پارسا، ج ۱، تهران، شونند.
- سجودی، فرزانه (۱۳۷۷)، «شعرشناسی مکتب پراگ»، *فصلنامه زبان و ادب پارسی*، ش ۱۰۵، صص ۹۷-۱۰۶.
- سکّاکي، ابویعقوب یوسف (۱۴۰۷ ق.)، *مفتاح‌العلوم*، تصحیح نعیم رزوزور، ج ۲، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۶)، *بیان*، ج ۲، ویراست ۳، تهران: میترا.
- فالر و دیگران (۱۳۸۱)، *زبان‌شناسی و نقد ادبی*، ترجمه مریم خوزان و حسین پاینده، ج ۲، تهران، نی.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۷۵)، *تاریخ فلسفه*، ترجمه سید جلال‌الدین مجتبوی، ج ۱، ج ۳، تهران، علمی و فرهنگی.
- لیکاف، جرج و مارک جانسون (۱۳۹۷)، *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم* (به پیوست مقاله «نظریه معاصر استعاره»)، ترجمه جهان‌شاه میرزابیگی، ج ۱، تهران، آگاه.
- مختاری، مسروبه و همکاران (۲۰۱۸ م.)، «نقد و تحلیل و مقایسه استعاره‌های سنتی با استعاره‌های مفهومی لیکاف و جانسون»، *هنر زبان*، د ۳، ش ۱، صص ۷-۲۶.
- الهاشمی، احمد (۱۳۹۱)، *جواهر البلاغة فی المعانی والبیان والبدیع*، ج ۸، قم، اسماعیلیان.
- هاشمی، زهره (۱۳۸۹)، «نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون»، *ادب پژوهی*، ش ۱۲، صص ۱۱۹-۱۴۰.
- هاوکس، ترنس (۱۳۸۰)، *استعاره*، ترجمه فرزانه طاهری، ج ۲، تهران، مرکز.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۶۸)، *فنون بلاغت و صناعات ادبی*، ج ۶، تهران، هما.
- Al-Hāshemi, A. (2012). *Jawāher al-Balāgha fī al-ma'āni va al-Bayān va al-Badi'*, Ghom, Esmāeeliān.

- Al-Taftazani, Sa'ad al-Din Masud .(2013). *Al-Mutawwal (Sharh'u Talkhis al-Miftah il Ulum)*. By Abd al-Hamid Hendawy, Beirut, Dār al kotob al ilmiyah, [In Persian].
- Barcelona, A. (2000). *Metaphor and metonymy at the crossroads: a cognitive perspective*, Persian Translation, Translated by Farzan sojoudi and els. Tehran, Naghsh Jahan, [In Persian].
- Copleston, F.(1996). *A History of Philosophy*, Persian Translation. Translated by Seyed Jalal al-Din Mjtabavi, Tehran, Elmi va Farhangi, [In Persian].
- Eco, U. and els .(2011). *Metaphor: Base of Thought and Beauty creation*, Persian Translation, Translated by Farhad Sasani and els, Tehran, Soureya Mehr, [In Persian].
- Fowler, R. & els .(2002). *Linguistics and cirthical theory*, Persian Translation, Translated by Maryam Khouzan & Hosein Payande, Tehran, Ney, [In Persian].
- Hāshemi, Z. (2010). "Conceptual Metaphor Theory in Lakoff and Johnson's viewpoint", *Journal Literature studies*, 12. pp 119-140, [In Persian].
- Hawkes, T. (2001). *Metaphor*. Persian Translation, Translated by Farzāneh Tāheri, Tehran, Markaz, [In Persian].
- Homāei, Jalāl al-Din (1989). *Eloquence Skills and Literary Arts*, Tehran, Homā, [In Persian].
- Ibn Athir, Diyā' ad-Dīn. (BITA) *al-Mathal al-sā'ir*, ed, By Ahmad al-howfy & Badwi Tabāna, Cairo, Nahdet Misr Publishing Group.
- Khatib al-Qazwini, Jalal ad-Din Muhammad (2003). *al-Īdāh fī 'ulūm al-balāghah*. By Ibrahim Shams al-Din, Beirut, Dār al kotob al ilmiyah.
- Lakoof, G. & Johnson, M. (2018). *Methaphors We Live By*, Persian Translation, Translated by Jahānshāh Mirzābeigi, Tehran, Agah.
- Mokhtari, M. and els. (2018). "The Criticism, Analysis, and Comparison of Metaphors whith Lakoff and Johnson's Conceptual Metaphors", *Journal Language Art*. 3(1). pp 7-26. Shiraz, Iran, [In Persian].
- Richards, I. A. (2003). *The Philosophy of Rhetoric*. Persian Translation. Translated by Alimohammad Asiabadi. Tehran, Ghatre.
- Ricoeur, P.(2015). *Metaphor and the Paradigme of Translation*. Persian Translation. Translated by Mehrdad Parsa. Tehran, Shavand.
- Sajoudi, F .(1998). " Prague school of poetry". *Journal Literary Tex Research*. Issue 105. pp 97-106, [In Persian].
- Shamisa, S .(2006). *Figurative Language*. Revised Edition. Tehran, Mitra [In Persian].
- Skaki, Abū Ya'qūb Yūsuf (1986), *Miftah al-'Ulum*. By Naeem Zarzour. Beirut, Dār al kotob al ilmiyah.

